

صنایع مکینان و مکات فیض خلا تر سنا
بعون عکینان و دین و مین و ان

من یسیر انما یرید ان یأخذ من صنادید و شرف و کمال
و یسیر انما یرید ان یأخذ من صنادید و شرف و کمال



اشتیاق اری کر نیشاد صاف ز اریضا موصو

در مطمع دکن یاد کن چه تیر باز ابرو طبع مجلی ارد



وتم بالخیر

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

رَبِّهِ

کیفیت سلطنت ملک هندوستان جنت نشان وینجی
 حضرت خلیفه الرحمان و بیوتاری جمیع امرایان عالیشان
 از دست ایرانیان کلاه پوشان که بوقوع آمد چه نویسد
 چه بیان سازد که خامه در تحریر آن از بس حیرت و انفعال
 بر زمین قرطاس سرنگون و جگر شکاف است و از غایت
 اندوه و غیرت اشک حسرت بر رخساره کاغذ میریزد
 از ابدت ای تیموریه تا لغایت حال از بد به تسلیم ایشان
 پیشین و سلاطین آن زمان سرافقار نمی توانستند برافراشت
 اگر احياناً کسی از راه کوتاه اندیشی اراده باطل در سر میکرد
 فی الفور بقسم گوشمال میخورد که همیشه سربسجود داشته و پدر
 بار مجوز چنین خیال فاش نمیگردید و الحال جمیع مقامات

سلطنت و ضابطه خلافت بر هم خورده امرا یا احرار حضور پر نور
 از غرور کثرت مال و افزونی جاه و جلال مثل فریاد مالک
 اعتماد الدوله بهادر و مصمام الدوله خان دوران بجاور
 و نظیم الله خان بهادر و برهان الملک بهادر و سادات
 خان بهادر و غیره از جهت تسلی حکم و کمی تسلط و بدبختی
 حضرت خدیو قدر قدرت فرعون وقت بوده روز شب
 سوائے خمر خوردن و حرامکاری دیگر شعشعلی نداشتند و
 حضرت ظل سبحانی نے خبر از مقدمات سلطانی بوده بودند
 قلعه دار الخلافت شاه جهان آباد را فوراً غنیمت دانسته و سیر
 مثنی برج و انگوری باغ و غیره بیست شمرده و شیر شراب خواری
 و بچه بازی و زناکاری مشغول بودند و همواره از لباس
 تنگ و چست بطور زنانه و ریش و مترش خود را آراسته
 و پیرایه میداشتند بقول اینکه بلیت به نیم بجنه که سلطان
 ستم روا دارد و زندگیشان هزار مرغ بیسخت جمیع
 ساکنان شهر خدا فراموش از خواص و عام لباس زنانه اختیار
 کرده بجای نماز و روزه بگرام کاری و شراب خواری
 اغلام مطلق العنان شدند غرض که درین ایام در بلده و الحلال

شاه جهان آباد پنجین امور شمنیه و افعال ناشایسته و اعمال
 فاعلی و مفعول بجای رواج یافت بودند که اگر خدا نخواست که
 ازین نعمت عظمی محروم مانده باشد براو طعن و ریشخند بها
 میکردند بادشاهان را لازم و واجب است که براین بیت
 عمل میکرده باشند فرح بهفت اقلیم را بگیرد بادشاه بهمنجان
 در بند تسلیم و گریه الحال برعکس آن این بعمل آید بندگاه
 حضرت ظل سبحانی جمیع امرایان عظیم الشان و تمام ساکنان
 شهر غافل از قهر آبی بوده یقین داشتند که همیشه همین قسم لیل
 و نهار خواهد گزشت و نمیدانستند که تدارک اعمال شمنیه از
 پرده غیب چه بعرضه ظهور خواهد آمد - درین اثنا والی ایران
 که مادر السلطان نام داشت از استماع کیفیت خرابی
 سلطنت هندوستان و بی اتفاقی امرایان فی الفور قصد
 مهم نموده و جمعیت بسیار لسان مور و طخ فراهم آورده بایقنار
 بقلعه قندهار که سرحد هند است رسیده محاصره نمود هرگاه
 این خبر بعرض والار رسید در آن وقت ظل سبحانی محمد شاه
 بآزی اندک ملول خاطر شده ازارکان سلطنت مصلحت در خواستند
 که الحال چه بکریاید کرد امرایان حضور پر نور که همیشه پیر

سایه خشنا نه بودند طاقت حجاج و مرج سفر و تاب تابش آفتاب
 در خود ندیده بعرض رسانیدند که سلطنت بهند بچو
 سلطنتی ست که هیچکس از سلاطین زمان چه قدرت و چه
 طاقت وار و که خیال فاسد تواند کرد و اگر والی ایران از
 راجه تانیشی و نادانی چنین خیال کرده باشد از عهد یک
 زمیندار نخواهد برآمد خود بخود منفعلی و پشیمان شده
 خواهد رفت و هر میت را غنیمت خواهد شمرد و درین ضمن
 نامه والی ایران معرفت ایلمی بدین مضمون رسید که درین
 بادشاه ملک توران و غیره سلاطین جوانب و اطراف
 از راه غرور باطل سر بشورش برداشته از جاده امر تقیاً
 منحرف شده بودند بهر چند بنامه و پیام از راه نصاح فهمانیده
 شد که غرور باطل و دامغ جا گرفت و شیوه مردم آزاری
 که اختیار کرده اند خوب نیست اما آن اجل گرفته که
 از راه غرور و استکبار تمام پنبه غفلت در گوش کرده
 خواب حبه گوش نموده بودند سخن شنوی نکردند از آنجا که
 بهمن والا بهمت این نیازمند درگاه ایزدی همیشه بر فرا
 خلائی که دواع بدائع درگاه الهی اند مصروف است تدارک

ظلم و تعدی و مردم آزاری اینها بر خود لازم و واجب دانسته
 از معسکر طغرطر از جماعه عنایان قمر پیشه و بهر آن خجسته
 آزمود و را بر اے گوشمال آنها تعین فرمودیم که اگر
 اینها خود بخود و در پیش می آیند بهتر و الا بعد و م سازند
 چون عنبر و باطل که در سر داشتند براه راست نیامدند
 آخرش بفضل و عنایت ایزدی از تیغ بیدریغ بهادران
 صاحب شجاع و مبارزان رستم زمان بهار البقا شتند
 و تمام ممالک محروسه آنها بنجاک برابر شد بر این مهم زکات
 بسیار بجنس چ در آمده اند بقلم می آید که مبلغی خطیر از ایام پیشین بطریق
 قرض بر ذمه بزرگان شما طلب است و سوائے آن
 دو کر و روپیه دیگر بر اے اینجانب بر ذره و سرعت هر چه
 تا متر بفرستند و اگر مانند سلاطین دیگر عنبر و باطل در
 سر داشته باشند مابعد دولت و اقبال را بلا تخاصی ریه دهند
 حضرت ظل سبحانی از رسیدن این نامه سراپا بیسم و خطیر
 بسیار بهر اسان شده از ارکان سلطنت حضور و هم از نواب
 اصفا و سپه سالار استفسار فرمودند که والی ایران بغرور
 و تکبر تمام نامه نوشته فرستاده است جواب آن هر چه

مناسب باشد باید نوشت نواب سپه سالار در جواب آن
 بعرض رسانیدند که فدوی جان شایسته گرام بودن در دکن
 مدتهاست که بدرگاه شریاحباه معروض داشته بود که واک
 ایران اراده فاسد و قصد سلطنت هندوستان کرده
 افواج او برای محاصره قلعه قندهار که سرحد سلطنت هند
 رسیده هنوز که مدعی زور گرفتار بدافت آن سعی ضرور
 کسی از بندای بادشاهی را برای تنبیه آن گروه قتل
 پژوهتین باید فرمود که بکمک فوج اسلام رسیده
 آناتیکه باین طرف از اراده فاسد رخ کرده اند تیغ
 نماید بقول اینکه قطع و خستیکه اکنون گرفته است پا
 به نیروی برآید ز جایی و گر همچنان روزگار بلی
 بگرو و نش از پنج بزرگسلی : امرا یان آرام طلب حضور یون
 هرگز نخواهند که کسی از دار الخلافت حرکت کند
 قدم بیرون گزارد از آن روزی که فدوی بخصوا قد
 رسیده مکر و درین ماده بعرض رسانیده که مدعی و
 بروز غالب است و بالغار سپ را قحچی میزند الحال بدین
 توجه شدن خود بدولت و اقبال این آتش برافروخته

فروغی نشیند حضرت نعل سجانی که در باطن از نواب پالا
 و سواس بخاطر داشتند و در مجلس او باش خودات نواب
 مخرالیه را نخل میداشتند و در خاطر مبارک بندگان حضرت
 و مصمصام الدوله بها در عیتین بود که اظهار نواب سپه سالار
 محض غلط والی ایران چه قدرت دارد و کجا اینقدر تسلط
 پیدا کرده که بطرف هند رخ میتواند نمود این همه ساخت
 و باخت آصف جاه است بلکه مصمصام الدوله بها در صریح
 بجناب والا ظاهر نمود که نواب آصف جاه و غیره مردم
 تورانیان بسبب اینکه فدوی دولتخواه مورد عنایات
 جناب حضرت است از راه حسد و عناد میخواهند که با فتن
 بندگان حضرت را از دار الخلافت بیرون بر آورند و اتفاق
 یکدیگر قصد کشتن فدوی دارند و از بندگان حضرت خدا
 نخواسته بچه سلوک پیش می آیند هرگز صلاح دولت و
 مصلحت نیست که حضرت خود بدولت و اقتبال متوجه
 این مهم شوند در صورت برآمدن از بلده دار الخلافت صحیح
 و غایتی آید حضرت نعل سجانی نواب مصمصام
 بها در را دلسوز و دولتخواه خود دانسته نواب آصف جا

وزیر الممالک و غیره جمیع امرایان حضور را حکم فرمودند که
همه با با فوج و توپخانه بادشاهی مع همراهی خود بمقتضای
مقام میر بروند و مابعد دولت و اقبال همین جا سکونت میفرمایند
صمصام الدوله بهادر همراهِ رکاب مابا شد غرض که در
همین سوال و جواب در دو بدل چند روز دیگر هم گزشت
که درین ضمن یکایک خبر رسید که والی ایران قلعه قندار
را تسخیر نموده و از آنجا توپخانه بلا تعداد و غنیمت بدست
آورده الحال بقلعه کابل محاصره دارد و عنقریب است
که قلعه کابل هم زود مفتوح شود و بندگان حضرت ظل
سبحانی که گاهی معرکه جنگ و جدل نیاز نموده بلکه در
چشم خواب هم ندیده بودند و در پیشگاه فسق و فجور خود
یکتای شمرند و بجز در رسیدن این خبر از بهر اس تمام نمانند
نقش دیوار قالب تپی ساختند از معاینه احوال بادشاه
دین پناه حضرت مهر پرور محتاط بلکه زمانی محل
حضرت خلد مکان بهادر شاه از راه نصاح به بندگان حضرت
طاہر نمودند که شما از راه نادانی و بخیلبری مقدمات
سلطنت را برهم داده اند از ابتدا ای جلوس سلطنت

لغایت حال همیشه اوقات خود را در صحبت او باش بسر
برده اند شخصی که از ایام طفولیت در صحبت زبان بسر برد
باشد از و در میدان نبرد چه می تواند شد و سیر
میدانند که جمیع امرا یا ن بسبب بے خبری و سستی عمل شما
ملک بادشاهی را متصرف شده خزانہ و جواهر بے شما
جمع کرده اند و میکس تابع حکم و الانیت و شما همین
چار دیواری قلعه ارک را سلطنت خود تصور نموده سیر
باغات و صحبت او باش غنیمت شمرده از ممالک محروسه
خود مطلق بخیبر مستند احوال کار بهمت و شجاعت باید
فرمود و بر اے دفع مفسد خود بدولت و اقبال متوجه
باید شد و از ارکان سلطنت شخصی که دولتخواه است او را
مخالفت خود تصور می کنید و آنهاییکه از تملق و چاپه سنی
شیوه فرساقی بازار خود گرم کرده اند دوست خود می شمارید
حضرت عالمگیر با وجود ضعف و کبر سن تا دم زندگی
ملک گیری و تنبیه و تادیب مفسدان بسر بردند و تا این
مدت در پندگی دولتخواهی آصف جاہ چه قصور و عیب
آمده که از طرف او و سوا س بخاطر راه یافته و او را

از رده خاطر نموده اند درین وقت در سلطنت شماسوک
 ذات آصفیاه خانه زاد مورولی کدام صاحب تدبیر و
 دستور دان ست و در معرکه جنگ آزموده کار اگر اعتبار
 و اعتماد او به انتظام نظم و نسق مقدمات سلطنت
 خواهند سپرد اخت بهتر ست امرا یان حضور پر نور شما
 که بر اینها اعتبار تمام است و دولتخواه خودی پندارند
 بقسمیکه شما بودن قلعه ارک و سیر در یاسی جهاد محبت
 زمان فوز عظیم و نعمت عظمی تصور فرموده اند همین قسم
 امرا یان حضور خو پذیر سایه شهنشاه که النَّاسُ عَلَى دِینِ
 مُلُوكِهِمْ به باد شاه سپند محمد فرخ سیر سپران مروم سادات
 چه قسم کار به نمکخامی فرموده بودند که از دبدبه تسلط آنها
 مردمان دیگر چون بید از باد می لرزیدند مگر ذات
 آصفیاه جاه بود که آنها را بتدبیر و شجاعت معدوم
 ساخته ملک دکن را در تصرف اولیای دولت قاهر
 داشته نتیجه آن این ست که بگفته غرض گویان ادراف
 خود تصور نموده مصمام الدوله بهادر را دوست خود
 قرار داده اند و افعی که در وقتی دولتخواهی مصمام الدوله بهادر تصور

نیست از زبان و مال و منہ و می حضرت است اما مردم نو
 دولت و نا آرز موده کار از مقدمات سلطنت چه خبر وارد
 دوست ناوان بدتر از دشمن داناست تا ناشأ
 بادشاه دارالجماد حیدر آباد کہ با مردم نا آرز موده کار صحبت
 میداشت و صاحبست او باش را همیشه مرغوب طبع خود
 میداشت در طرفہ العین سلطنت خود را از دست داد
 بچچمان از دوستی مصمصام الدولہ بہادر نقلی کہ بیاد م آمدہ
 بیادشامے وہم حکایت بادشاہے بود کہ با بوزنہ اخلاص
 تمام داشت و مصاحب و مجلس خود کردہ بود و میمون نیز
 اخلاص دلی و اعتقاد تمام بجناب بادشاہ میداشت ہر گاہ
 استراحت مے فرمود بوزنہ مذکور از یک دست کعبہ پاک
 بادشاہ میاید و از دست دیگر گیس را مے پرانید روزی
 در آن ہنگام کہ بادشاہ بر بستر آرام در خواب بود و میمون
 مستعد در خدمت بود و در دے در مجلس اسے سلطانی رسیدہ
 معانہ نمود کہ بادشاہ را خواب غفلت ربودہ و یک
 گیس برسینہ بادشاہ ہر مرتبہ مے نشیند و بوزنہ اوراد فغ
 مینماید چون بوزنہ از بدافعت گیس عاجز شد آخرش لاچار

شده شیری که بر بلنگ پهلوی پادشاه بود آن را علم گرد
 خواست که مگس را از شمشیر و ونیم سازد مگس که بر سینه پادشاه
 نشسته بود و از راه نادانی بخاطر نیاروده که جنب با قاف
 خود خواهد رسید درین ضمن دزد که دشمن و انانی پادشاه
 بود بهراس جان خود نه کرده تصور نمود که پادشاه زمان از
 دست این دوست نادان مفت هلاک می شود اگر من
 عوض پادشاه کشته شوم مضایقه ندارم و درین ضمن پوزنه
 شمشیر علم کرده را گرفته از دستش انتراع نمود پوزنه از وقوع
 این معنی با او در جنگ آمد و غوغا نمود درین هنگام شاه
 یک بیک از خواب بیدار شده دید که شخص نامحرم با شمشیر
 بر سینه در مجلس او پوزنه با او در شور و فغان ست از وقوع
 این هنگام مردم از چهار طرف جمع شدند و دزد را از میان
 محکم بسته بجنور پادشاه ایستاده نمودند پادشاه از دزد
 استفسار نمود که تو کیستی و بهراس جان خود نموده در مجلس
 پادشاهان رسیدی دزد بعرض رسانید که من بار او
 دزدی آمده بودم دیدم که دوست نادان بندگان حضرت
 کار بدشمنی می فرماید بنده ترس جان خود نه کرده و عوض

ذات مبارک مرگ بر خود قبول نموده بے دریغ شمشیر
 علم کرده بوزنه را از دست او گرفت احوال در باب
 این گنه گار هر چه بخاطر مبارک برسد عمل باید فرمود و بسزا
 باید رسانید بادشاه از بهمان روز بوزنه را دور کرده
 و زربسار به دزد عنایت فرموده خلاص داد این قسم
 دوستی خان دوران بنظم می آید صلاح دولت نیست
 که تمام اعتماد و اعتبار سلطنت بر آصف جاه گذاشته
 بمشورت او کار باید کرد بعد از آن حضرت ظل سبحانی
 بصلاح حضرت مهر پرور نواب آصف جاه را در خلوت
 طلبیده فرمودند که من شمارا بزرگ خود میدانم سلطنت
 از شماست و من از شما یم در آنچه صلاح دولت باشد
 بعمل باید آورد - نواب آصفجاه اگر چه گفته بادشاه بخش
 غرض خود تصور نموده و از صحبت مردم او باش و وضع حضور
 فیض گنجور نهایت آزرده خاطر بودند اما نظر بر این که مقدم
 سلطنت بر همه خورد درین وقت تغافل نمودن شرط
 منکوحارگی نیست از راه دولخواهی و خیر اندیشی بعضی سانی
 که بنده از راه خانه راوی سابق بعضی رسانیده بود و الی

تیر خلا هر می نماید که مدعی روز بروز غالب و قوت زیاده
 می گردد و تا که بندگان حضرت خود متوجه این مهم نه می شوند
 هیچ متفکری از دار الخلافت بیرون پا نخواهد گذاشت اگرش
 همین مصلحت قرار یافت که بندگان حضرت خود بدولت و
 اقبال متوجه شوند چنانچه بتاریخ هفدهم شهر ربیع الآخر ۱۵۲۱ هجری
 بوجهی تدبیر فواب آصف جاه حکم شد که جهندهای سرکار
 والا حبیب امرا یان بیرون شهر بر آورده مع پیش خانه
 بادشاهی و غیره منتقل باغ ساله مار و بادی استاده بکنند
 چنانچه موافق حکم والا بعمل آوروند بعد دوسه روز مقرب
 که بندگان حضرت از دولتمخانه کوچ به کوچ بایلغار تمام
 بطرف دار السلطنت لاهور تشریف برند مصاصم الدوله
 خان دوران بمبالغه تمام بعضی رسانیدند که والی ایران در
 ملک خود دست هرگز اراده این سمت ندارد این همه
 طوفان برداشته آصف جاه است برآمدن بندگان
 حضرت بوجهی من الوجوه قرین مصلحت نیست اگر این خبر
 تحقیق است گزشتن او اندر دره خیر محال که سابق چندی
 هزار بادشاهان مثل والی ایران و توران و غیره با فواج پیشکش

در دره مذکور غارت شده اند مستقیماً از آن دره جابه
 نشده الحال چه قسم مردم افغانه راه خواهند داد که سلامت
 خواهد گزشت هرگاه خبر تحقیق منتشر شدن او خواهد رسید
 در آن وقت فهمیده خواهد شد آخرش جهنم یا دیمه یا پیشخانه
 منتقل باولی تا دوسه ماه لغایت آخر ماه شعبان همان
 قسم ایستاده ماندند و کوچ موقوف گردیده والی ایران
 که قلعه کابل محاصره داشت از آمدن غیبی و فتوحات
 لاریبی در چند روز قلعه مذکور را نیز مفتوح ساخت و
 از آنجا غنیمت بسیار بدست آورده بر سر دره خیبر رسید
 اول چند روز جماعه افغانه سد راه آنها شده بودند آخر
 الامر دانستند که حریف زده زده تا اینجا رسیده و ملک
 بادشاهی را متصرف شده تا حال هیچ کس از حضور پر نور
 حرکت نمیکنند و بکمک مایان نمیرسد لا علاج مردم افغانه
 با آنها راه داده از دره مذکوره گزرانیدند و بعد از آن
 والی ایران به پشور رسیده زمینداران آن ضلعا را تسکین
 نمود که دریای اتمک گاهی پایاب نه شده و در ایام سابق
 حضرت خلد مکان برای عبور دریای پل تیار کرده بودند گجاست

پیدا کرده دهند و الا نه تیغ خواهند رسید و جدا و متن خواهند
 زمینداران آن ضلع بے آنکه بدون حاضر نمودن کشتی با
 خلاص خود مانده ویدند چنانچه والی ایران که اختر طالع او در
 اوج بود فی الفور پل دریلے مذکور بسته در طرقة العین عبور
 دریایے الگ نموده در صوبہ لاہور منتشر گردید و ملک را
 با خاک برابر ساخت تمام خلق اسد و رعایایے صوبہ مذکور
 بجوانب و اطراف رو بفرار نهادند و اکثرے که بدار خلافت
 شاه جهان آباد گریختہ آمدہ بودند بحضور پر نور حضرت ظل سبحانی
 داد و فریاد نمودند کہ حریف بر سر رسیدہ تمام ملک پائمال
 مطلق ساخته وزن و بچہ مایان نہ تیغ نموده بندگان حضرت از
 وقوع این ہمہ طوفان کہ غضب الہی توان شمر دازیش
 و حواس قالب تہی ساخته از نئے دماغی ظاہریہ مصمام الہ
 بہا و فرمودند کہ آصف جہا بہا در کیفیت رسیدن و
 آوارہ شدن مدعی ظاہر نمودہ بود کہ بہ ایلغار تمام دارا وہ
 فاسدے رسد و شما دروغ ظاہر کردید خیر خوانی و کاری
 و کار پر دازی و ہوشیاری شما خوبست معلوم شد
 کہ باین حد نئے خبر ہستید بعد از آن بندگان حضرت عالم نیا

نواب آصف جاه را طلبیده فرمودند که حریف با فوج بلا تعدا
 مثل موو ملخ با این همه نزدیکی رسیده که این جانب را
 از دست خود بکشد باید که شما بند و بست سلطنت و دفع
 مدعی متوجه شوند فشو که در دام گرفتار شوم الحال اختیار
 اختیار اختیار شماست مابعد دولت و اقبال جمیع امرایان
 حضور را با فوج و توپخانه همراهی آنها و هم تمام فوج
 و توپخانه بادشاهی همراه شما متعین می فرمایم که در بعد
 شما بوده بترو و جانفشانی بروارید اگرچه امرایان حضور که
 هر یک فرعون وقت بودند قسیناتی و اطاعت آصفجا
 در شان خود ناگوار داشته بودند اما در ول فمیدند که
 نواب آصف جاه سپه سالار بار بار در معرکه جنگ
 و نبردگاه کار رستمانه نموده و مایان که ناآزموده کارایم
 درین وقت اگر عذر کرده شودترین مصلحت نیست
 آخر الامر همین قرار یافت که بتاریخ غره شهر رمضان المبارک
 سنه الیه نواب آصف جاه سپه سالار و نواب وزیر الممالک و
 قمرالدین خان بهادر و مصم الامواله خاندوران بهادر
 مظفر خان بهادر و امیر خان و عظیم الله خان بهادر و محمد خان

بنکش و سعد الدین خان دار و عه و توپخانه و غیره و منصبداران
 جزو کل و جامعه و الا شاهی از پیشگاه سرایا جا به بندگان
 حضرت دین پرور عالم پناه رخصت حاصل نموده متصل
 باولی داخل ژیره شدند و فوج هفت چوکی و کل پوشان
 و سرخ پوشان و توپخانه بادشاهی نیز تعیین گردید
 که همراه آصف جا به بوده بمصروف و جانفشانی شوند
 و از آنجا خبر رسید که والی ایران بدار السلطنت لاهور
 رسیده دیات فواح را تاخت و تاراج نموده و خان
 بهادر ذکر یا خان صوبه دار لاهور با فوج بیست پنجهار سوار
 و توپخانه بیستار در لاهور بود بمقابله حریف رسیده
 مستعد جنگ اندامرایان حضور پر نور از شنیدن این مقدمه
 باراده این که مقدمه جنگ است تابخود با چه رسد با هم
 مصلحت نمودند که جنگ دوسر وار و خدا نخواسته اگر قضیه
 منعکس شود این همه دولت و ثروت و مال و خزانه و خاک
 خدا داد جمع کرده سالها که هر یک گنج قارون داشتند
 بدست حریف خواهد رفت و جان هم سلامت نخواهد
 ماند چندی دیگر در اینجا مقامات باید کرد و باید دید که

پرده غیب چه بطور می آید و مشیت ایزدی چیست اگر
 از فضل الهی و اقبال شاهنشاهی خان بهادر از عهده
 آنها برآمده مظفر و منصور گردد و از اینچه بهتر عین آرزو
 بالفعل خود چه تصدیق باید کرد و از آنجا که امرایان حضو
 که گاهی روی جنگ ندیده بودند و همیشه در سایه
 خیمانه خود پذیر و جای بند مدام در شراب خواری و
 حرامکاری اشتغال داشتند طاقت صعبیت و کربت
 همت جنگ و جدل در خود ندیده نمی آید اطلاع نواب
 سپه سالار خفیه رقعہ بجناب حضرت عالم پنا ملقب فرستاد
 که درینو لا خبر رسید که خان بهادر مستعد جنگ بلکه
 بر حریف غالب است از فضل الهی و اقبال عه ذل
 بادشاهی امید قوی است که مدعی از دست غازیان
 فوج اسلام بهدار البوار شتابد و ما جمیع بنده ها که با فوج
 و توپخانه پادشاهی همراهی خود ما بر این محسم تعیین
 شده ایم بعنایت الهی مظفر و منصور شده مراجعت
 خواهیم کرد اما قیاحت این است که بندگان حضرت با
 فوج قبیل دزدان انحلافت قشریف ارزانی میفرمایند اگر

خدا نخواسته حریف بالا بالا از راه دیگر بدار اختلاف
 رسیده قابله خود بکند مقدمه تمام شد اگر خان به
 آنرا معلوم ساخت عین مرادست بالفعل مصلحت نیست
 که هرگاه مدعی باین منسلع خواهد رسید بر یک و منزل
 طرح جنگ انداخته خواهد شد بندگان حضرت ثریا جاه
 آن مصلحت را خوب تحت مدعا تصور فرموده به نواب
 آصفجاء سپه سالار حکم فرستاد که بالفعل چندی دیگر
 بهما بنجا مقامات نمایند پیشتر قصد نکند با وجودیکه درین
 مقدمه نواب آصفجاء بمبالغه تمام به بندگان حضرت پناهنده
 نمودند که الحال حریف نزدیک رسیده در صورت
 توقف کم همتی مردم هستند بر اعداظهار می شود و درین
 باب هر چه حکم بندگان حضرت عالم پناه جواب دادند
 که تا عید الفطر از آنجا حرکت نه کنند چنانچه موافق حکم
 والا یک ماه و بست روز دیگر متصل باولی مقامات
 شده بعد از آن خبر رسیده که مدعی خان بهادر را دستگیر
 نموده بلده دارالسلطنت را بتصرف خود آورده از آنجا
 روانه گردید و بنازل طویل میرسد بعد رسیدن این خبر

حضرت عالم پناه به نواب سپه سالار آصف جاہ حکم فرمود
 که اقبال از آنجا کوچ نموده بمقتابلہ حریف پردازند ما خود بدو
 و اقبال نیز میرسیم چنانچه بتاریخ دہم شوال از باولی شش
 کمرہ کوچ نموده متصل قصبہ نرملہ منزل گردید فردای
 آن کہ یازدہم ماہ مذکور بود بندگان حضرت خود بدولت
 اقبال با جاہ و جلال از دارالخلافہ کوچ نموده در فوج
 قشربے آوردند و از آنجا کوچ بکوچ تا بہ کرنال رسیدہ
 بودند کہ در آنجا ہر کارہ ما خبر رسانیدند کہ مدعی برداردہ کہ
 متصل تھا فیسر رخت ادبار دارد و کیفیت فوج ہمراہی
 مقابیر از ہر کارہ ما استفسار شد آنما ظاہر نمودند کہ فوج
 ہمراہی مقصور قریب یک لک سوار بلکہ زیادہ از آن و
 سہ لک پیادہ ماے برقداز موجود است و یک یک جوان
 را رستم زبان تصور باید فرمود خدا تعالیٰ فضل خود مکنند
 بنظر منے آید کہ فوج ہند از عمدہ آنها تواند برآمد
 نواب آصفجاہ بمحور رسیدن این خبر از زبانی ہر کارہ ما
 بدر بار جهان مدار رفتہ بجناب مقدس بندگان حضرت
 جهان سلاک التماس نمودند کہ جمعیت ہمراہ مدعی ہر کارہ ما

بسیار ظاهری نمایند فدوی درگاه نقشه متصوره بمیکه
 درست کرده آورده است حکم شود که موافق آن ترتیب
 و بدندگان حضرت جمیع امرایان حضور را طلبیده فرمودند
 که فوج هراول و چند اول و راست و چپ بقسمی که تواب
 سپه سالار ترتیب دهند موافق آن بعمل آید چنانچه تواب
 آصف جاه خود برین کار مستعد شده در میدان متصل کنال
 توپ های خرد و کلان و توپچه ها و ربهکله ها و دهاکه ها و بان
 جزائر و بندوق و گنج نال و شتر نال و کهور نال و غیره
 لوازم توپ خانه چه از سر کار بادشاهی و چه از امرایان
 همراهی نواح لشکر عفر پیکر ها که گرد ماه ترتیب داده و
 پیرامون آن از هر چار طرف خندق کنیده مورچال
 قائم نموند غرض که تواب سپه سالار توپخانه را نواح لشکر
 بقسمی ترتیب داده بودند که گویا قصر قصیه و سد سکندر بسته اند
 و بهر یک امرایان لشکر عفر اثر تاکید نمودند که بر مورچال
 خود با تانم بوده فوج غنیم که از هر چار طرف نمودار شود
 و بمقابل توپخانه رسد از شلق توپخانه بزنند اگر چه فوج توپخانه
 بلا قصد بود اما بنا بر این که مردم هندی نا آرموده کار بودند

و از دهمشت فوج جنگی مدعی روح شهنشاهان در قالب
 نداشتند و هر ساعت و هر لحظه دستها بدرگاه الهی برداشته
 همین ورد بر زبان داشتند که خدای تعالی فضل خود بکند
 و شرم و آبرو نگذارد که بلاهای عظیم در ملک هندوستان
 رسید درین ضمن هر کاره های فرستاده برهان الملک و
 سعادت خان بهادر رسیدند که فدوی درگاه جناب
 منتشر شدن مقام پیر بارادۀ فاسد شنیده بلا تماشای بر
 جناح استعجال کوچ بکوچ بایلیها تمام خود را ارتقله
 بخدمت رسانیده که فردا که چهاردهم ماه ذیقعد است
 سعادت ملازمت حاصل بنیاید تا رسیدن فدوی طرح
 جنگ بنیاید انداخت اگر چه از رسیدن برهان الملک
 مردم لشکر را فی الجمله خوشی و استقلال حاصل شده بود
 مگر از بد باطنی او مطلع نبودند که او با غنیم سازش دارد
 و خرابی ها خواهد کرد کیفیت بند و بست و نظم و نسق
 دالی ایران چه بیان نماید که از دهمشت و تسلط او
 جمیع سرکرده ها و مردم سپاه همراهی او همیشه دستبسته
 حاضر بودند منتظر الاشارت بودند هر وقت برائے

هرگاه که حکم شود بلا تماشای مانند برق برجسته بانضمام
 رسانند چنانچه والی ایران طماس علیخان و معین
 و مصطفی خان و باقی علیخان و غیره ارکان سلطنت خود
 را بحضور طلبیده مصلحت نمود که با د شاه هند با فوج
 و توپخانه بلا تقدا و متصل کرناں برای جنگ مورچپال
 قایم نموده می خواهد که از توپخانه طرح جنگ اندازد
 بمقابل توپخانه رستن قرین مصلحت نیست بالفعل
 ده هزار سوار قراول بر فوج هند برود و نواح لشکر
 تفاوت ضرب توپ و تبر نمودار شده رسد غله و چاره
 و غیره بند نماید و بقسمی از هر چهار طرف لشکر تقید بکند که
 متنفس از لشکر بیرون نتواند برآمد و از بیرون و حمل
 نتواند شد. چنانچه نهم ماه ذیقعه سالیه فوج غنیمت گرد
 لشکر منتشر گردید و دیات جواب و اطراف را آتش
 داده بنجا که برابر ساختند و هر متنفسی که از مردم هند
 در آنجا می دیدند بے دریغ تیغ می کشیدند و هر موضع که نواح
 لشکر تا سی چهل کرده آباد بود و از آنجا رسد غله و گاه بسید
 تاخت نموده آتش می دادند و غله و غیره و چاره دیات

اطراف را در لشکر خود می رسانیدند و از معکر ظفر طرا
 شتغنی و احدی از دبهشت فوج غنیم که هر یک خود را
 رستم زمان می شمرد و تیغ بے دریغ آنها در میدان نبرد
 کار رستمانه و ذوالفقار حیدری میگردانید و از مورچال
 پیچکس یا بیرون نه می توانست گذاشت که بتدارک
 آن پردازند و سواران غنیم بے وسواس و بے محابا
 نواح لشکر دست قطاول دراز کرده بودند پانی پت
 و سول پت قصبه های معتبر را که در آنجا ساکنان و
 تجاران عمده سکونت داشتند و مال کثرت را در آنجا بود
 در طرقة العین غارت نموده از آنجا غنیمت بے شمار
 بدست آورده و بدو بیع ساکنان هر دو قصبه ند کور را تیر
 تیغ نموده و حوایلیها بے پخت و سنگین را آتش داده و قسمی
 بنجاک برابر ساختند که گویا گاه بے در آنجا آبادی نبود
 غرض که سواران بها در پیشه فوج والی ایران نواح
 لشکر بحدی تعقیب نموده رسد غله و چاره و غیره بند
 نمودند که نرخ غله در شکر بر تبه رو بگرانی آورده کینج
 روپیہ را یک آثار آرد گندم بهم نه میرسد و گاه دهم

اگر کسے برائے خلال خواهد در نیا بد رفته رفته در رشتگی
 و فاقہ کشی حالت مردم سپاہ و اسپان لشکر بجدے رسیدہ
 کہ گویا در جان قالب ندارند و از خوردن گوشت چارپا
 شکم مردمان جاری گردید کہ از بے طاقتی طاقت نہ میت
 نداشتند و بسیارے از ہمین سبب و اکثرے از
 آزار ہلاک شدند و آنہا نیکہ حیات چندے باقی داشتند
 زندہ مردہ ضعیف شدہ بودند غرض کہ ہر یک در واپلا
 و یاد خدا مشغول بودند درین ضمن بتیاریج چار و ہیم و بیہ
 ۵۲ الہ ہجری خبر رسید کہ برہان الملک برہشت کر وہ از
 لشکر طغر بیکر فرو شد امروز ارادہ دارد کہ سعادت
 ملازمت حاصل نماید بہ مصمام الدولہ بہا در حکم شد کہ شام
 پیشوارفتہ اورا بیارید چنانچہ معرفت مصمام الدولہ بہا
 بہان روز وقت شب ملازمت برہان الملک شد بعد
 حصول ملازمت بجناب بندگان حضرت ظاہر نمود کہ الی
 وقت تردد دست بفضل الہی و اقبال بادشاہی جانفشانی
 قصور نخواہد کرد و مدعی را دستگیر نمودہ در پایے حضرت
 خواہم انداخت بعد از آن بندگان حضرت برہان الملک را

رخصت فرمود که چون پنج سفر و ترد در راه بر طبیعت شما
 مستولی ست این وقت داخل ڈیره شده آرام نمایند
 چنانچه برهان الملک رخصت شده بڈیره خود رسیدند
 فردای آن وقت صبح که پانزدہم ماہ مذکور بود ہر گاہ با
 بہ نواب برهان الملک خبر رسانیدند کہ بہیر و بنگاہ فوج
 کہ از عقب مے آید فوج مقاہیر یک یک نمودار شدہ
 بر مردم بہیر افتادہ از انجملہ بسیارے مردم را تیغ
 نمودہ بنگاہ را غارت نمودہ بردند برهان الملک از
 غرور شجاعت و مردانگی خود و کثرت فوج و توپخانہ
 بجز در رسیدن خبر بہان وقت از ڈیره خود سوار شدہ
 در دربار نزد بندگان حضرت عالم پناہ رسیدہ این ہمہ
 کیفیت را ظاہر نمودہ بعرض رسانید کہ فدوی الحال
 ہمین وقت بجنگ حریف متابلہ مے نماید و طرح
 جنگ می اندازد در آن وقت نواب آصفجاہ سپہ سالار
 کہ در دربار ممالک مدار حاضر بودند بہ برهان الملک
 مبالغہ تمام گفتند کہ امر دز بجنگ نہ باید رفت و کار ضعیف
 نباید فرمود بر شما در قلعہ خود کہ با کثر زمینداران

جنگ کرده فتح یافته اند این جنگ را مانند آن تصور نکنند
 این جنگ سلطانی ست خصوص قریب باش ایرانی مشهور است
 هرگاه فوج غنیم که بمقابلہ بیاید از شلق توپخانه بجنگ
 پیوسته بعد از آن یورش باید نمود برهان الملک که دل
 خود دغای داشت بدون حکم بندگان حضرت نعل سبجانی
 از غرور و تکبر تمام گفته آصف جاہ را بنحاطرینیا ورده
 و از آنجا سوار شده بمقابلہ فوج غنیم روانہ شده مردم
 فوج هرگاه خبر یافتند کہ برهان الملک سردار خود بامعدو
 بجنگ مقابله با یلغار تمام رفتند از آنجا سواران خوش
 اسبہ قریب شش ہزار سوار از عقب آمدہ شریک جنگ
 شدند و تمام توپخانه ہمان قسم افتادہ ماند چون فوج
 غنیم قلیل بود برهان الملک فوج جز تصور نمودہ مثل
 پلنگ کہ بر آہو جست میکند ریختہ بجنگ تیر و تفنگ
 و شمشیر در رسید قریب دوسہ ہزار سوار را شربت مرگ
 چشاند اکثرے ازین طرف ہم بکار آمدند فوج غنیم تاب
 استقامت نیارودہ رو بفرار نہادند و برهان الملک
 متعاقب آنہا پنج شش کردہ زدہ زدہ نزدیک لشکر غنیم

رسید که از آنجا یک سواران فوج متا بهیر شل مو
 و ملخ بر فوج برهان الملک رسیده اند چهار طرف یورش
 نموده بجنگ پیوستند تا یک پهر جنگ و جدل در میان
 بود آخرش تمام فوج بهراهی لشکر برهان الملک تیر تیغ
 رسید و خود با جمعیت قلیلی در میان فوج مانده نزدیک
 بود که بدست جماعه متا بهیر دستگیر شود درین هنگامه
 برهان الملک بنواب آصف جاہ و خاندوران بهادر
 پیغام فرستادند که من بفضل الهی و اقبال شاهنشاهی
 زده زده نزدیک لشکر غنیم رسیده بودم که یکا یک فوج
 غنیم بان مور و ملخ منتشر شده از هر چهار طرف یحنت
 الحال فدوی در گاه با معدودے چند مانده اما حال بجا
 خود قائم هست اگر کلبک بنده میرسند بعنایت الهی
 با اتفاق یکدیگر مدعی را با فوج معدوم میسازیم مصمم
 الدوله بهادر از راه نادانی و ناکرده کاری که از دغا بازی و
 بے وقوفی برهان الملک واقف نبود بجز دستماع
 این خبر در خاطر اندیشه نمود که برهان الملک تنها
 خود شش سپاه گری نموده و کار رستمانه کرده فیما بین سپاه

و آصف جاہ عناد بہر تہ کمال ست اگر درین وقت
 شریک برہان الملک شویم و فتح نصیب ما گردد و زقا
 و اعتبار سپہ سالار بحضور بادشاہ دین پناہ نخواہد ماند
 این فکر ناقص بخاطر آوردہ و فوج و توپخانہ خود را کہ در
 مورچہ ال ترتیب دادہ آصف جاہ بود بر ہم دادہ
 بدون حکم اقدس و اطلاع امرا یان دیگر مع مظفر خان بہا
 برادر خود و فوج کمل پوشان و غیرہ برائے ملک
 برہان الملک بمقتابلہ فوج غنیمت در رسید و جنگ عظیم
 واقع شد چون مصمام الدولہ بہادر از راہ جہالت و نادانی
 و بے تدبیری تمام جنگ انداختہ بود آخر شکست خوردہ
 و تمام فوج ہمراہی او بکار آمد و مظفر خان بہادر مع
 پسران و سرگردہ کمل پوشان و غیرہ پانزدہ کس سردا
 عمدہ از تیغ بے دریغ آنها شربت مرگ چشیدند و مصمام
 الدولہ بہادر زخمہای کاری برداشت و برہان الملک
 نمک حرام زندہ و سنگیر مقاہیر گردید ہر گاہ کہ خبر
 شکست مصمام الدولہ بہادر و دستگیر شدن برہان الملک
 بہ بندگان حضرت ظل سبحانی رسید بہ خواب آصف جا

حکم شد که شما بملک مصمّم الدوله بها در حبل خود را
 برسانند نواب سپه سالار که با فوج و توپخانه مستعد
 جواب العرض نمودند که برهان الملک و مصمّم الدوله
 بها در قسمیکه کار بے تدبیری فرمودند نتیجه آن فی القوا
 یافتند مثل آنها خانه زاد اراده غارت شدن لشکر
 ندارد و تا مقدور و وسیع مکان خود از تدبیر نخواهد گزشت
 پیشتر هر چه مشیت ایزدیت بعمل خواهد آمد آخر الامر
 مصمّم الدوله بها در با معدودے چند بوقت نصف
 شب گریخت و به لشکر ظفر پیکر رسیده فرداے آن که
 شانزدهم ماه مزبور بود مصمّم الدوله بها در جان بحق
 تسلیم نمود بعد از آن خلعت میربخشگیری از انتقال
 مصمّم الدوله بها در به نواب آصف جاہ مرحمت شد
 والی ایران از دستگیر شدن برهان الملک و گریختن
 مصمّم الدوله بها در که هر دو سرداران صاحب ثمن
 فوج بودند شکر بدرگاه الهی بجا آورده بارکان سلطنت
 نمود گفت که فتح اول بنیاب اولیای دولت قاهره شد
 ۱۱ حقیقت اینست که اگر چه شجاعت مردم بهن معلوم شد

اما توپ خانه بی شمار و بلا تعداد همراه بادشاه بهشت
 خصوص آصف جاه نظام الملک بهادر سپه سالار که
 مردم دیرینه و صاحب تدبیرست بارها جنگ نموده
 و در میدان نبرد کار رستمانه نموده در صورت
 جنگ اول اینکه طرفین فوج اسلام است مسلمان
 کشتی خواهد شد دوم اینکه فتح و نصرت داد الهیست
 و الله اعلم بکدام کس نصیب شود اگر بنصالح
 راضی نبهتد والا مقدمه جنگ خود در پیشست
 بهر که خدا تعالی نصیب کند چنانچه همین صحت قرا
 داده دله ایران حسین الملک وزیر خود را واقع
 بهفد هم ماه مذکور نزد آصف جاه فرستاد که فهاین
 مابعد ولست و اقبال و محمد شاه بادشاه برادر میست
 و هیچ خصومت نیست در ایام پیشین بزرگان این
 جانب و بادشاه شاهی قدر ارتباط و احسان
 با یک دیگر مرعی میداشتند و همیشه از راه دوستی
 بنامه و بیعی نام و تحفه و تحائف و اقزونی احسان
 می کوشیدند و بوقت ضرر و بامداد و اعانت

منوجه می شدند و شنیده باشند که درین ایام جماعه
 افغانه چه قسم بر ملک اینجانب تقدی نموده بودند با
 وصف در خواست نمودن کمک و خزانه بادشاه
 شما از راه بی نصافی و ناعاقبت اندیشی اخلاصها
 پیشین را بر باد داده متوجه نه شدند بهر حال قصه کوتاه
 الحال ما را به سلطنت هندی غرضه و مطلب نیست
 سلطنت هندی به بادشاه شما مبارک است مطلب
 این است که مابعد دولت و اقبال از مدتها بر سر
 مهم متوجه ایم و زیر بار خساره شدید مطلب سید
 مابعد دولت و اقبال این بود که مبلغ تضرع بزرگان
 اینجانب که بر ذمه بادشاه شما طلب است و
 سوائے آن مبلغ دو کڑور روپیه دیگر نذر بر اخلاصها
 پیشین درین وقت مد نمایند و شوق دیدن بادشاه
 شما که از مدت در سر داشتیم باین تقریب نیز میسر
 خواهد شد. نواب آصفجاه این همه کیفیت را بفر
 بندگان حضرت رسانیدند بادشاه جهان پناه
 جواب دادند که مابعد دولت و اقبال از فیلسوفی

و منکر اجمی برهان الملک واقف بنودیم که آخر نزدیک
خواهد باخت و بقول حضرت مهر پرور واقفی در وختی
و دوستی خان دوران به سادر قصور نبود اما از راه
جهالت و ناکرده کاری جان خود را مفت داد
و هیچ کار نه برآمد الحال شما بزرگ و دانا هستند و
کجدار و مرز زمانه خوب واقف اند در آنچه مصلحت
خوب باشد قاپوے خود باید کرد و نواب معزالیه
ظا هر نمودند که در دستگیر شدن برهان الملک بهای
و فوت کردن مصاصم الدوله بهادر که هر دو سردار
عمده صاحب فوج و توپخانه بودند تمام مردم سپا
بهمه استقلال شدند و رفت ایان و فوج جنگی همراهی
فدوی درگاه دروکن و زیر الما لک که جمعیت شایسته
همراه دار و از جنگ نا آشنا اند سوائے آن اند
سبب گرانی و فاقه کشی مردم لشکر و اسپان بحدی
ناتوان شده اند که طاقت حرکت از حبان دارند
هرگاه این قسم حالت تنگ که به لشکر رسیده باشد عتبا
چنین فوج طرح جنگ انداختن نهایت بلی نادر است

اول پیغام صلح که از طرف حریف رسیده همین راقع
 عظیم تصور نموده صلح باید کرد چنانچه بگفته آصف جا
 همین مصلحت قرار یافت که همان روز نواب آصفجاه
 معیت معین الملک ملازمست والی ایران که خود را ^{پنجاه} شاه
 مشهور نموده بود حاصل ساخت شاه مذکور از ذات
 بابرکات و دستور دانی و قاعده آصف جا به
 بسیار مخطوط شده عنایات و تفضلات کمال نموده
 خاصه مرحمت فرمودند و گفتند که میان ما و شما
 قرآن مجید است هرگز از قول نخواهم برگشت چون
 شوق دیدن بادشاه شما از مدت ها مضمر که ضمیر خورشید
 نظیر است در خیمه علیحده با یکدیگر ملاقی شده مسرور
 شویم نواب آصف جا به بعضی رسانیدند که از
 خداوند نعمت و فدوی درگاه نیر همین است که
 با یکدیگر ملاقات نموده که درت از خاطر طرفین
 برآورده شود و بدستور پیشین با استحکام بنیان
 خصوصیت و اتحاد پروازند بعد از آن والی ایران
 از راه بن و عیارگی نظر بر این که اعتبار بنفراید

نواب آصف جاه را رخصت فرموده و دفعه دوم
 که نواب آصف جاه سپه سالار حسب الطلعت
 شاهنشاه رفتند والی ایران که در فن عیارگی و
 فریب ثانی حضرت عالمگیر بود از راه عیاری گفت
 تا وقتی که بادشاه شما ملاقی نه میشوند اعتبار صلح نه
 می آید بهتر است که شما همین جا باشند و از ملاقات
 بادشاه خود دل مایا شد گردانند نواب آصف جا
 پی به عا برده دریافتند که والی ایران براه دغا با
 قابوے خود نموده نواب آصف جاه هم که خود
 استاد کابل و ارسطو فطرت بودند در جواب آن
 التماس نمودند که فدوی امروز بهمین اراده بجناب
 اقدس رسیده که ملاقات هر دو بادشاه سلیمان
 اقدار زود بشود تا که اینمعنی بعرضه ظهور نه می رسد
 فدوی خود از اینجا حرکت نه می کند و بودن زیر قدم
 میمنت لزوم سعادت ابد بخود می داند چنانچه در
 روز نواب آصفجاه در شکر حریف سکونت و زیند
 و سواران سرکار تعین بودند نواب آصف جاه از

از وقوع چنین مقدمه متامل شده و فکر کرد در خاطر
 اندیشیده در دل تصور نمودند که مایه درد ارم حریف
 آمده ایم الحال هیچ تردید پیش رفت نیست سلطنت
 همد معده و م میشود مصلحت و قابو و وقت همین
 که موافق گفته دالی ایران بعل باید آورد چنانچه
 نواب آصف جاه به بندگان حضرت پیغام فرستادند
 که رسیدن آن حضرت برای ملاقات حضرت پیشکش
 قرین مصلحت است و سوائے آن مصلحت دیگر نیست
 بندگان حضرت که تمام نیک و بد به اختیار نواب
 آصف جاه سپرده بودند قبول فرمودند که غنیمت
 می رسم و وزیر الممالک قمرالدین خان بهادر بے خبر از
 کجدار و مرز زمانه بود بپادشاه مصلحت داد که بران
 الملک و مصاصم الدوله بهادر که هر دو قصد قتل
 چه شد و الحال که نواب آصف جاه خود بخود رفته دام
 حریف گرفتار آمده چه خواهد شد سلطنت از ذات
 حضرت قایم است در صورتیکه بندگان حضرت خود
 بدولت و اقبال در آنجا تشریف فرما شوند و حریف

قابوے خود بکند مقدمہ آخری شود بندگان حضرت
 گفته وزیر الممالک قرین مصلحت نہ دانستہ مقرر فرمود
 کہ جست ملاقات والی ایران تشریف بیرند چنانچہ
 واقع بتاریخ بیست و دوم شہر ذیقعدہ سالہ بندگان
 حضرت و وزیر الممالک بہادر در لشکر حریف تشریف
 بردہ ملاقات نمودند بعد از آن والے ایران نیز وہ
 کہ بفضل الہی چنانچہ می خواستم بعرضہ ظہور رسید کہ
 مدعی خود بخود آمدہ گرفتار شدہ بعد ملاقات بندگان
 حضرت شاہنشاہ بہ بندگان محمد شاہ از راہضیاح
 بحقارت تمام فرمودند کہ در میان ما و شما برادریست
 اما کدام طریقہ اختیار کردہ مرغوب طبع خود
 کردہ اند کہ مثل ہندوان ترش ریش بودہ دلہا
 چست و تنگ بطور زمانہ بر قامت خود راست
 کردہ اند تا این مدت در مجلس اوباشان اوقات
 خود بسر بردید باز از ہمین رو دعوی سلطنت
 ہندوستان می دارید و قمر الدین خان کوہن مطلق
 را وزیر خود معتمد کردہ انتظام سلطنت می نماید

بعد این همه گفتگو حکم شد که این همه را راسنه نمایند
 و سواران براس خزانہ و جواهر و توپخانه و اسبان
 و فیلان و غیره کارخانجات بادشاهی و امرایان
 تعیین نمایند بجز و صادر شدن حکم چوکی سواران بر
 خزانہ و غیره جمیع کارخانجات قایم شد بعد از آن
 حضرت شاهنشاه برلمان الملک را با پانصد سوار کلا
 پوش همراهی خود بدار الخلافت رخصت فرمودند
 که پیشتر رفته بند و بست اینجانب در قلعه بادشاهی
 نمایند مابعد ولت و اقبال نیز متعاقب زود میرسیم
 چنانچه واقع تاریخ بیست و نهم شهر مذکور بندگان
 حضرت شاهنشاه از کرمانال کوچ فرموده بتایخ نهم
 ذیحجه ۱۱۵۲ هجری در قلعه شاه جهان آباد داخل شدند
 و بر تمام دروازه های قلعه چوکیات خود قائم نمود
 براس سکونت فرمودن خود و دیوان عام و خاص
 مشتمن برج و غنبد و مکانات عمدہ و مطبوع مقرر
 نمودند و براس بندگان محمد شاه حکم شد که در پیش محل
 سکونت درزند و به امرایان و مقصدیان کارخانجات

تاکید اکید شد که موجودات خزان و جواهرخانه
 و غیره و دوفینه سابق یعنی پادشاهان پیشین و خزان
 و جواهر جمع کرده حال و موجودات صلح خانه
 و اصطبل و شترخانه و غیره کارخانجات پادشاهی
 جمیع امرایان بدینند و بلا تفاوت نشان نمود
 پانند از حضرت شاهنشاهی نمایند و الا یک یک را
 بردار کشیده خواهد شد و به رسوائی و خرابی تمام
 خواهم گشت چون از دیده و دهمست حضرت شاهنشاهی
 جان در قالب نداشتند فی الفور از خزان و جواهر و غیره
 کارخانجات پادشاهی نشان دادند و نواب آصف جبه
 دوزیر الممالک و سرطلب خان و امیر خان و عظیم الله
 خان و امرایان و مقصدیان جزو کل و خواجہ سرا
 سرکار والا که هر یک گنج قارون داشتند آنکه پانند
 حضرت شاهنشاهی نمایند پاس آبر و و امان جان خود
 ندیده فی الفور بلا تماشائی پیشکش نمودند سوائے آن
 در بلده دار الخلافت طرفه هنگامه روداده که واقع تارخ
 دهم ماه ذی حجه سه الیه وقت شب جماعه او با نشان

شهر و لچه های جامع مسجد بسان مور و ملخ فراهم شده
 در تمام شهر غلغله برداشتند که بادشاه والی ایران امروز
 در عیش محل نزد بندگان حضرت محمد شاه رفته بود در آنجا
 زنهای قلماق و حبشی که مصلح و مستعد بودند قابوس
 وقت یافت شاه مذکور را از ضرب شمشیر بجان کشیدند
 و فتح و نصرت نصیب بندگان حضرت محمد شاه گردید
 هنگامه و غلغله برپا کرده و شمشیر علم نموده بان و بندوق
 و تیر سرداوند و از هر چهار طرف بر جماعه کلاه پوشان
 که روبرو منتهی قلعه بادشاهی و گرد و پیش
 جامع مسجد و چوک سعد الله خان و چاندنی چوک فرود
 آمده بودند یورش نمودند از جماعه آنها هر کرا که برجا
 یافتند فی الفور چاکلی بکار برده و در یغ تیر تیغ نمودند
 جماعه کلاه پوشان اگر چه جنگی بودند اما بسبب اینکه
 افواه کشته شدن سردار خود عام شنیده بر استقلال
 تمام گردیده در هر کوه و برزن بهر میت گرفتند و
 مردمان شهر در هر کوه و راسته بازار که مغل
 ایرانی را می دیدند بجان می کشیدند غرض که این هنگامه

تمام شب مانند قریب چهار پنجه از مغلیه کلاه پوش
 کشته شدند و در آن وقت نواب آصف جاه در خانه
 بر بان الملک که بیمار سخت بود نشسته بودند و این
 ماجرا اطلاع نداشتند و وزیر الملک قمر الدین خان
 بهادر و عنایتی الدین خان بهادر خلف سپه سالار
 که بنحانه خود را بودند بعد اطلاع این هنگامه بوسواس
 اینکه مبادا در خاطر مقدس حضرت شاهنشاه خواهد
 گذشت که هنگامه برپا کرده اینهاست جانبر نمیوانیم
 فی الفور بلا تحاشی خود را در قلعه رسانیده عذر ها
 نمودند بندگان حضرت شاهنشاه که نهایت در غصب
 و غصب بودند از اصفا چنین هنگامه به بیدماغی
 و اعتراض تمام فرمودند که این چه هنگامه برپا کرده
 شماست و ارشاد شد که آصف جاه را همین وقت
 کشته بیا رند چنانچه سزا دلان سر کار نواب آصف
 جاه سپه سالار را موافق حکم حاضر ساختند و اینهمه
 را در زمره گنه گاران ایستاده نمودند بندگان حضرت
 شاهنشاه خود بنا بر اینکه او شان به شهنشاه غفلت نوع

دیگر برداشته هنگام عظیم برپا کرده اند و ازین غلغلہ
 مردم سپاہ ہمراہی خود نے استقلال شدہ اند وقت
 آخر شب خود را بالائے دروازہ قلعہ رسانیدہ باو
 بلند بسر کردہ با و مردم سپاہ بغضب تمام حکم فرمود
 کہ تمام ساکنان شہر را قتل عام بکنند چون مردم سپاہ
 دیدند کہ سردار خود بغض اکی حی و قایم ست
 موافق حکم والا در ہر کوئے و برزن و راستہ
 چوک سعدا خان و چوک چاندنی وغیرہ منتشر شدہ
 قتل عام شروع کردند و از مردوزن و پیر و ضعیف
 و جوان و بیمار و بچہ ہائے معصوم هیچ کس را نہ گذار
 تا دوپہر هنگام قتل در میان بود غرض ہر کس مقابلہ
 اینہائے رسید فی الفور از ضرب شمشیر و تبر خاک
 عدم غلطید و شمار قتل مردم قریب یک و نیم
 لک شدہ و نقد و جنس زر و زیور و جواہر و ظروف
 طلا و نقرہ آلات برنجی و مسی و پارچہ ہائے زرین
 وغیرہ مالیت کردہ با از صرافان و جوہریان و
 سوداگران وغیرہ مردمان ساکنان شہر از غنی تا

به مجلس بغارت رفت و حویلی های عمده که هر یک
 مکان قصر قیصر محل کیکباد توان شمرده و هر دو راسته
 دکانین چوک سعد الدخان و چاندنی چوک و نواح
 جامع مسجد از قلعه بادشاه تا به عیدگاه و پل شیرنی
 سه چهار کرده مسافت دارد و آتش داده بخاک برابر
 ساختند نواب آصف جاه و وزیر الممالک و غیره
 که در زمره گنهاران ایستاده بودند بعجز و انحاح تمام
 بجناب حضرت شاهنشاه ظاهرنمودند که مایان دین
 مقدمه بجسد که اصلا اطلاع نداریم نواب آصف جاه
 ظاهرنمودند که فدوی درگاه بر طبق حکم اقدس تمام و
 دشت بخانه برهان الملک نشسته بود و وزیر الممالک
 بخانه خود ازین ماجرا هرگز اطلاع نداشتند درین
 صورت مابنده های تفصیر و اریم و او با شان شهر
 چنانچه کردند افتند احوال امیدوار فضل و کرم ایم
 حضرت شاهنشاه بقهر و غضب تمام جواب داده
 فرمودند که تا حال چه شد بعد قتل مردم تمام شهر حالت
 شام بهمین قسم خواهد شد بعد از آن نواب سپهسالار

التماس کروند که مایان دست بسته حاضر هستیم هر چه
 بخاطر مقدس رسد قبول است بکشند خواه بنوازند
 اما خدا و رسول شاهد حال است که مایان را ازین
 هنگامه غنیمتی نیست بعد از آن بندگان حضرت
 که خدا استغاثه در دل آن جلّا و جسم انداختیم
 شده به نواب آصف جاه فرمودند که برائے خاطر
 شما بخشیدیم والا می خواستم که چون ساکنان این شهر
 نهایت بے حیا و بے غیرت اند که وقت جنگ
 نیز میت اختار می کنند و بوقت صلح بجنگ می پردازند
 از یک طرف بقتل رسانید و متغی را جانبر شدن ندیم
 اما چون شما با که از خود حاضر شدند و بجز و الحاح
 در پیش آمدند برائے خاطر شما معاف کردیم بعد از آن
 شاه مذکور حکم فرمود که الحال قتل موقوف نمایند
 و به سدی فولاد خان کو تو ال شهر حکم شد آنها سیکه
 مصدر این فساد شده آنها را پیداکند و الا در کل
 تو ستم کشیده خواهیم کشت کو تو ال مذکور از دهرشت
 و هر اس تمام که خود قتل میشود بجبت و جوع آنها

سعه موفور بکار برده آنها را پیدا کرده حاضر خست
 و از خارج نسیه ظاهر شد که سید نیاز خان و شهباز خان
 و اعزاز خان که مقصد معتمدی اند و وقت شب آنها
 شتر یک جنگ بودند حکم والا صادر شد که گشته گاران
 پیدا کرده کو تو ال را بر دار کنند و سید نیاز خان و غیره
 را طوق و زنجیر نموده محبوس نمایند موافق حکم والا
 بعمل آورند و بعد دو سه روز فرمودند که سید نیاز خان
 و غیره که در قید اند و بر سر وزیر الممالک که خان
 مذکور خویش وزیر مریز بود از کار دشکم آنها دریده
 بکشند آن روز در تمام شهر همچنان دست غالب
 شده که تا کجا بعضی بیان آرزو غرض که تا دو ماه
 همین هنگامه کشت و زود گیر و دار و رسیان بود که
 جمیع ساکنان شهر جان در قالب نداشتند و از زنده
 دست شسته امید منقطع کرده بودند بعد ضبط شدن
 خزانه و جواهر و غنیره کار خانات بادشاهی و جمیع
 امرا یان و خواجه سرا یان بندگان حضرت شاهنشاه
 فرمودند که جمیع ساکنان شهر از خاص و عام همه

شمول و مالدار از خصوص متصدیان و و کلا و عمده مردم
 هند و اینجاست و جوهر و زیور کردارند و از کثرت
 مال و منال فرعون وقت اند بهر یک قدغن نمایند
 که هر قدر زر و جوهر و زیور موجود داشته باشد
 نظر پاسبان بر و و ناموس و امان جان خود بلا افتد
 پاندا از بندگان حضرت نمایند و الا در حسدائی
 رسوائی تمام گرفتار خواهند شد چنانچه به آصف جا
 و غیره امرایان حکم شد که پوره جات شهر بهر یک کس
 تقسیم نمایند که خانه شماری نموده زر از بهر یک کس
 وصول نمایند و فوج سردکار باید ولت همراه شما
 تعیین میسر مایم درین مقدمه هر یک که در ادای
 ز سرکار عذر در پیش آر و از آنها زده و بچیرست
 نموده وصول نمایند درین هنگامه متصدیان کلا
 بلده مثل ساگر مل نائب دیوان خاص و راج
 مجلس راس و راجه جگل کشور و وکیل صوبه دار بنگاله
 و راس نندرام وکیل اعتماد الدوله و پسران
 راجه دیارام و راس نوند راس و راس بشوناته

و غمبیره که در اولی زر و زیور و جواهر که
 این همه جمع کرده مدتها مفت میرو و عذر نموده
 مفلسی خود و ظاهراً ساختن و عوض نمودند که این قدر
 زر و جواهر که بندگان حضرت میخواستند با مردم
 نزیب از کجا آریم که از عهده آن بر آییم آتش
 معروضه آنها در پیشگاه خلافت منظور نشد حضرت
 شاهنشاه بقصر تمام به طهماس خان که جلا و صفت
 و نمونه غزائیل و ملک الموت بود حکم و الاصاد شد
 که تقید تمام سرزنش نموده زربها و صول نمایند چنانچه
 خان مسطور اینهارا در قید سخت گرفتار نموده از
 چوب بانش و پاپوش و کف پای و تازیانه
 زدن آغاز کرده بعضی که پیر و ضعیف بسیار بودند
 تاب زو و کوب نیاورده هلاک شدند بعد از آن
 این همه با نادم و پشیمان شده زر و جواهر که نزد
 خود با همیاد داشتند پاندا از بندگان حضرت شاهنشاه
 نمودند غرض متصدیان اینجبا بی عزت و بی آبرو
 شدند و زر هم دادند و بهمین قسم از جمیع ساکنان شهر

از خاص و عام زده زده جبراً و قهر از رهاست ط
خواه وصول نمودند الحال در شاه جهان آباد نام
و نشان زر باقی نمانده و ناموس اکثری مردم عهد
و غیره بدست احملا دان افتاده و بسیاری ثمان
عصمت سرشت بیاس ناموس جان بهمان
آفرین سپردند نهایت قهر الهی بر دار الخلافت
شاه جهان آباد نازل شده و از هر کس از که و
می جان در تن نداشت فی الحقیقت قیامت
نمودار بود و سولای و ویلا شغل دیگر نداشتند
هر گاه که خزان و جواهر بلا تعدا و بے شمار دهر گاه
حضرت شاهنشاه داخل گردید - روزی شاه
به بندگان حضرت محمد شاه فرمودند که من دعوی
سلطنت شما نداشتم و با وصف اطمینان مکرر
و سر کر که قرض بزرگان مابدولت و اقبال بر
ذمه بزرگان ششامی برآید و از مدت زرسالیان
سرکار در خزانه داخل نه گردیده و از مدت که بنا بر
انتظام ملک و تنبیه افغانه و غیره متوجه بودیم دین

مهمبازر بسیار خرج شده و سوائے آن دو کروی و
 دیگر بیاس استخوان قدیم ارسال نمایند بخاطر شما
 انکز شسته برگفته ناکرد کاران اینقدر پیشمانی و حیرانی
 با دیدند انچه کردند از خود کردند و شخصیکه لایق انتظام
 امور سلطنت است او را راضی نه میدارند بآ
 که ذات آصف جاه را غنیمت شمرده بصلاح
 و تدبیر او کار می کرده باشند و این قسم
 بے خبر از امورات سلطنت نباشند این قدر
 سخنان فصیح به محمد شاه بادشاه نادر شاه
 شهنشاه گفته و قدری زروح او بر تو اضع کرده
 بتاریخ هفتم شهر صفر المظفر ۱۱۵۵ هزار و یک صد
 پنجاه و سه من هجرت النبوی صلی الله علیه و آله
 اصحابه و سلم روانه ملک خود گردید -

این بلا عظیم که نمونه قیامت و قهر الهی بود جمیع
 ساکنان شهر و امرایان شکر برگاه الهی بجا
 آورده و دو کانه بیکران ادا نمودند و بیستم
 مبارکباد و سلامت باد کرده این مصرعه را

خواندند در مصعر رسیدہ بود بلائے و لے
 بخیر گذشت و بدان کہ این حقیقت نادر شاہی
 کہ در عهد بادشاہ محمد شاہ بادشاہ نازل شدہ
 بود بتاریخ شانزدہم روز یکشنبہ ماہ ذی الحجہ الحرام
 سنہ ۱۲۰۴ ہزار و دویست و ہفتاد و ہجری نبوی
 صلی اللہ علیہ وآلہ و اصحابہ و بارک وسلم
 اتمام یافت فقط

کتابت شد
 در آستانہ

در ماہ صفر ۱۲۰۴

غلطه تايخ نادر شاهي

صحیح	غلط	صحیح	غلط	صحیح	غلط	صحیح	غلط
نداشته	ندارند	۳	۲۷	همیشه	در همیشه	۱۰	۳
زاید	است که	۱۰	۳۶	خود را	خودا	۱۰	۹
نزد	براه	۸	۳۷	است	اوست	۶	۱۱
نمود	نموده	۹	۳۷	پادشاه	به پادشاه	۱۰	۷
این هنگام	این چه هنگام	۱۲	۴۳	زاید	که	۱۲	۱۲
دشست	دست	۱۰	۴۷	بادشاه	شاه	۹	۱۳
تمت				متصل	متقل	۸	۱۵
				اخترالامر	اخترالام	۱۱	۷
				خیر خواهی	خیر خوانی	۱۵	۱۷
				ببندوبست	بندوبست	۳	۱۸
				سرایاچاه	سرایاچاه	۲	۱۹
				مصد و تردد	لصد و تردد	۶	۷
				معدوم	معلوم	۳	۲۱
				مانندباله	باله	۱۰	۲۴
				جان در	در جان	۳	۲۷

